ابوریحان بیرونی و تصوف

محمدی، هاشم

در نشریه‏ی حافظ شماره‏ی سی و هشتم(زمستان 1385)، مقاله‏یی راجع به بیرونی با عنوا«دانشمند و نابغه‏ی بی‏نظیر ایرانی»به قلم‏ آقای مهندس سرفراز غزنی،چاپ شده بود که بیش‏تر بر عقاید بیرونی‏ درباره‏ی نجوم،ریاضی،داروسازی و علوم طبیعی تاکید داشت.مقاله‏ی‏ حاضر در زمینه‏ی علوم انسانی و با تاکید بر نظریه‏ی بیرونی در خصوص‏ ریشه‏ی یونانی تصوّف است.

تصوف مصدر باب تفعل عربی،مصدری‏ست که از اسم ساخته شد، به معنی«صوف پوشیدن و پشمینه پوشی»از میان وجوه اشتقاقی که برای‏ کلمه‏ی صوفی و تصوف بیان شده،دانستن آن به«صوف»به معنی پشم از نظر قواعد صرفی بیش‏تر قابل قبول است.

صوفی و عارف معروف قرن پنجم هـ.ق.ابو القاسم قشیری در رساله‏ی‏ قشیریه(باب چهل و دوم از ترجمه‏ی فارسی)می‏نویسد:«و این نام غلبه‏ گرفته است بر این طایفه،گویند فلان صوفی‏ست و گروهی را متصوفه‏ خوانند و هرکه تکلف کند تا بدین رسد او را متصوف گویند...و تصوف، صوف پوشیدن است چنان‏که تقمّص پیراهن پوشیدن».1

قشیری پساز آن نسبت صوفی و تصوف را به صفه مسجد رسول اللّه‏ (ص)و اصحاب صفه و هم‏چنین نسبت آن را به صفا و صف از نظر لغوی‏ رد می‏کند».2

در قدیمی‏ترین کتابی که درباره‏ی تصوف در قرن پنجم هجری نوشته‏ شده،یعنی کشف المحجوب هم آمده است:«صوفی را از آن جهت صوفی‏ خوانند که جامه‏ی صوف دارد و سایر اشتقاق‏ها را نادرست می‏داند».3

در متون متعدد وجه تسمیه‏ی صوفی و تصوف را گوناگون بیان‏ کرده‏اند:1-صفه(اصحاب صفه)؛2-صفا(صمیمیت و دوستی)؛3-صفا (سنگ سخت که گیاه از آن نمی‏روید،صفاة)؛4-صف(ردیف و گروه)؛ 5-صوفه(پرز و پاره‏ی پشمی که دور می‏ریزند)؛6-بنی صوفه(نام‏ طایفه)؛7-صفوت(برگزیده)؛8-بنی صوفان(آل صوفان،نام طایفه)؛9- صوفان(گیاه خوراک صوفیان)؛10-مصافات(صف جنگ)؛11-سوف‏ (دانش و حکمت)؛12-صوفی(پشمینه)و....

استاد فقید جلال الدین همائی در مقدمه‏ی مصباح الهدایة،همه‏ی‏ وجوه اشتقاق کلمه را مردود می‏شمارد و صحیح‏ترین قول را همان‏ منسوب بودن به صوف به معنی پشم می‏داند و می‏نویسد:«چون جماعت‏ صوفیان لباس خشن و پشمی می‏پوشیدند،بدین جهت صوفی خوانده‏ شده‏اند».4تنها نظر مخالف از بوریحان بیرونی‏ست که منسوب بودن این‏ کلمه را به صوف به معنی پشم صحیح نمی‏داند و می‏گوید که صوفی در عربی ریشه‏یی ندارد و آن را به سوفی Sophi و سوفیا Sophia ی یونانی‏ به معنی حکمت نسبت می‏دهد.

این قول ابوریحان را مردود می‏دانند و می‏گویند کلمه‏ی صوفی‏ ارتباطی با سوفیا به معنی حکمت و دانش ندارد.

با نگاهی به آثار و نوشته‏ها و گفته‏های ابوریحان چنین دریافت‏ می‏گردد که اگرچه به غلط اصل کلمه‏ی صوفی را یونانی دانسته(در کتاب‏ تحقیق ماللهند،چاپ حیدرآباد،ص 24 و 25)،اما با تصوف اسلامی و افکار و معتقدات صوفیان به خوبی آشنا بوده است.بهترین نشانه‏ی آشنایی وی با افکار و اندیشه و عقاید صوفیان ترجمه‏ی کتاب پاتنجل(تلخیص النفس‏ من رباط البدن)است،زیرا موضوع این کتاب رها ساختن جان از بند تن و آزاد نمودن مرغ روح از قفس جسم می‏باشد که یکی از موضوعات مهم در اندیشه‏ی صوفیان و عارفان است.

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک‏ چند روزی قفسی ساخته‏اند از بدنم‏ چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی‏ست‏ روم به روضه‏ی رضوان که مرغ آن چمنم‏ حجاب چهره‏ی جان می‏شود غبار تنم‏ خوشا دمی که از این چهره برفکنم

هلومت رتیر Helmut.Ritter خاورشناس مشهور آلمانی می‏گوید: «ابوریحان عقاید و افکاری دارد که با اندیشه‏ها و معتقدات صوفیه شباهت‏ بسیار دارد و می‏افزاید که در ترجمه‏ی این کتاب مصطلاحات صوفیه‏ی‏ مسلمان را برای بیان مفاهیم تصوف هندی به کار گرفته و همین امر خطاهایی چند را در ترجنه سبب شد است.»6

پرداختن به ترجمه‏ی کتابی در تصوف هندی و به کارگرفتن‏ مصطلاحات صوفیه برای بیان مفاهیم آن جز بر توجه و علاقه‏ی ابوریحان‏ به تصوف و آگاهی وی از اندیشه‏ها و معتقدات عارفان دلالتی نمی‏تواند داشته باشد.در کتاب تحقیق ماللهند نیز آشنایی ابوریحان با افکار و معتقدات صوفیه آشکارا دیده می‏شود.وی در این کتاب بارها عقاید صوفیه‏ی مسلمانان را با معتقدات هندوان مقایسه می‏کند و در مقدمه‏ می‏نویسد:«با سخن آنان سخن دیگران را نمی‏آورم،مگر آن‏که از صوفیه‏ و یا یکی از فرقه‏های مسیحی باشد،چه اینان همه در امر حلول و اتحاد به‏ یک‏دیگر نزدیک‏اند».7

در صفحه‏ی 24 کتاب عقیده‏ی صوفیه را درباره‏ی وجود حقیقی و در صفحه‏ی 24 رأی آنان را درباره‏ی تناسخ و حلول و ظهور کلی بیان‏ می‏کند و در صفحه‏ی 52-53 معتقدات آنان را با عقاید هندوان درباره‏ی‏ رهایی از دنیا و راه وصول به حق مقایسه می‏کند.

هم‏چنین در صفحات 62 و 66 و 67 میان آن‏چه که در کتاب‏ پاتنجل آمده و معتقدات صوفیه مقایسه می‏کند و قول ابو بکر شبلی و بایزید بسطامی را بدین‏گونه نقل می‏نماید:«صوفیه در اشتغال به حق بر طریق پاتنجل گام برداشته و گفته‏اند: مادمت تشیر فلست بموحد حتا یستولی الحق علی‏ اشارتک بافنائها عنک فلا یبقی مشیر و لا اشاره».و می‏افزاید که در کلام آنان سخنانی‏ست که بر اعتقاد به‏ اتحاد دلالت دارد.هم‏چون پاسخ بایزید بسطامی، هنگامی که از وی پرسیدند که چه‏گونه به مرتبه‏یی که‏ رسیده‏یی،دست یافتی.گفت:از نفس خود جدا شدم، همان‏طوری که مار از پوست خود جدا می‏شود.کتاب‏ تحقیق ماللهند سرشار از این‏گونه اشارات و مقایسه‏هاست.8

با این همه شک نیست کهابوریحان خود صوفی‏ نبوده است،«هرچند هم همانند بسیاری از مسلمانان‏ برای آنان احترام و فضیلت بسیار قائل بوده است».9

آشنایی با شیوه‏ی تفکر انسانی آنان که‏ سخت‏گیری و تعصب را خامی می‏شمارند:

سخت‏گیری و تعصب خامی‏ست‏ تا جنینی کار خون‏آشامی‏ست

و راه‏های رسیدن به پروردگار را به شماره‏ی‏ نفوس بندگان خدای می‏دانند:«الطرق الی اللّه بعدد انفاس الخلایق».

به وی،آزاداندیشی و سعه‏ی صدر را ارزانی داشته‏ که می‏تواند از دولت آن،فارغ از هرگونه تعصب با پیروان ادیان گوناگون و حکیمان ملل مختلف آمیزش‏ کند و از دانش‏ها و معتقدات آنان بهره‏ها برگیرد. ابوریحان،دانشمند مسلمان آزاداندیشی بوده است که‏ پیروان مذاهب را به یک چشم می‏نگریسته و همه‏ی‏ مسلمانان را بی‏آن‏که تفاوتی میان‏شان قائل باشد، دوست می‏داشته.با این ترتیب اگر آل رسول(ص)را گرامی داشته و آنان را همانند شیعیان به«ائمة الهدی‏ و الحق»وصف کرده است،جای شگفتی نیست که‏ احترام وی نسبت به علمای اهل سنت نیز تعجب‏آور باشد.

منابع

1-قشیری،ابو القاسم،رساله‏ی قشیریه،ترجمه‏ی بدیع الزمان‏ فروزانفر،انتشرات بنگاه ترجمه و نشر کتاب،1345،ص 467- 468.2-همان ماخذ.3-هجویری،علی بن عثمان جلابی، کشف المحجوب،تصحیح ژوکوفسکی،به اهتمام محمد عباسی،انتشارات امیر کبیر،1336،ص 97.4-کاشانی، عز الدین محمود،مصباح الهدایة،مقدمه،تصحیح جلال الدین‏ همایی،ص 63 تا 82.5-همان،ص 65 و 66.6- جشن نامه‏ی ابن سینا،ج 2،1334،ص 134 تا 138.7- البیرونی،ابوریحان،تحقیق ماللهند،حیدرآباد،عام 1958،ص 5 و 6.8-همان ماخذ،ر.ک.به صفحات یاد شده.9-نصر،دکتر سید حسین،نظر متفکران اسلامی درباره‏ی طبیعت،تهران، 1342،ص 154.

نامه‏یی از آنکارا به ژنو برای محمد علی جمال‏زاده

زندهیاد دکتر قاسم غنی

هر قدر تصور کنید دلم تنگ است،زیرا قطع نظر از این‏که دنیای حاضر و عهدی که ما در آن واقعیم به‏طور کلی تاریک و غم‏انگیز است و به نهایت درجه فاسد،منحط،مسموم و خطرناک شده است،از محیط کوچک خودمان هم هرچه می‏شنوم و می‏بینم و استنباط می‏کنم همه و همه دل‏خراش است.از صدر تا ذیل،فساد و انحطاط عجیبی مردم ومملکت‏ را فراگرفته و کشور مرحوم کیکاوس مثل اتومبیلی که در سراشیبی تندی ترمزش پاره‏ می‏شود و تنگش شل شود،با سرعت وحشت‏انگیزی رو به پرتگاهی می‏رود که مآلش‏ معلوم نیست،و در همین گیر و دار جماعتی که به قول خودشان خواص و اخص محسوبند، مثل سگ هاری به شکنبه‏ی روزگار افتاد جنایتی نمانده که مرتکب نشوند.

چشم باز و گوش باز و این عما /حیرتم از چشم‏بندی خدا

قبح از قباحت برخاسته،شرف و مقام مطلقا و ابدا باهم ملازمه ندارند.بنده اگر در ممالک پیشرفته‏ی دنیا فی المثل در سویس یا ممالک اسکاندیناو و حکومت‏های آنگلا و ساکسونی و امریکا-ماموریت می‏داشتم،به حکم این‏که می‏دانستم که زندگی مادی و معنوی ما نوعا با زندگی آن‏ها فرق دارد و اقلا دو قرن آن‏ها در عمران و بهبودی اوضاع‏ کوشیده‏اند و ما در ویرانی و انهدام؛و حالا فاصله‏ی بسیار زیادی‏ست، چندان تأثیری حاصل نمی‏کردم.زیرا خواهی نخواهی به این اصل گردن نهاده بودم،ولی بنده‏ در ترکیه هستم و چند ماه است مشغول مطالعه و مقایسه اوضاع و احوال خودمان هستم. به غالب ایالات و ولایات آناتولی و سواحل بحر اسود و مارمارا مسافرت‏هایی کرده‏ام،با طبقات مختلف تماس پیدا کرده‏ام و از هر گوشه اطلاعی به دستم آورده‏ام.

می‏بینم که این مملکت که پس از جنگ عمومی اول یعنی سال 1919 میلادی با آن‏که‏ ما در درکات بدبختی و تیره‏روزی غرق بودیم،باز مورد غبطه‏ی ترک‏ها بودیم؛زیرا آن‏ها به‏ حال نزع و جان‏کندن افتاده بودند و یک سره در کار محو شد از صحنه‏ی روزگار بودند.حالا از آن تاریخ به بعد که چند سال آن هم صرف جنگ با یونانیان و راندن آن‏ها از آناتولی و خواباند فتنه‏ی کرد و ارمنی و زد و خوردهای داخلی شده،در ظرف ربع قرن در هر قسمتی‏ از زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود قدم‏هایی برداشته‏اند.شب و روز با اتحاد کلمه‏ و ایمان و عقیده‏ی غریبی می‏کوشند.سیاست خارجی صریح و روشنی دارند.دست از تذبذب و زرنگی‏ها و مردرندی‏های دوره‏ی عبد الحمیدها برداشته‏اند.استفاده می‏برند، سرفراز هستند،زنده بودن خود را اعلام داشته‏اند.

در مجام بین المللی حیثیت و آبرو دارند.کمک نظامی گرفته‏اند و می‏گیرن.از پلان‏ مارشال استفاده برده و می‏برند.از متخصص و صاحب فن امریکایی فایده می‏برند.اسباب‏ و آلات صنایع کشاورزی می‏گیرند و در هر رشته‏یی از الف تا یا قدمی برداشته و برمی‏دارند. قدر مسلّم و بدون شک این است که وارد جاده شده‏اند؛حالا یکی بگوید دوقدم تا به حال‏ رفته‏اند یا پنج قدم،مما لا شک فیه این است که وارد جاده شده‏اند.ما که برای همین ترک‏ها هزار متلک می‏گوییم،چه غلط کرده‏ایم؟نه مناسبات خارجی‏مان روشن،نه کسی ما را به‏ بازی می‏گیرد،نه در داخل سر و سامانی داریم،الی آخر.از دور چرخ و گردش روزگار می‏نالیم‏ و محققین‏مان هم می‏گویند:روزگار با ابناء احرار به کین است و چرخ و فلک غیر مساعد است.به قول شاعر عرب:کفوا البکاء علی الطلول الهمد/لیس القضاء علی البلاد بمعتد

یا به قول ناصر خسرو خودمان:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را /برون کن ز سر باد خیره‏سری را /چو تو خود کنی اختر خویش را بد /مدار از فلک چشم،نیک اختری را.

(به نقل از نامه‏های دکتر قاسم غنی،به کوشش دکتر سیروس غنی و دکتر سید حسن امین،انتشارات‏ وحید،1368(چاپ پکا،لندن)،صص 257،259)